



گوئتر گراس
شهر فرنگ

ترجمه و دایمان جمالی
جهان نو



سرشناسه: گراس، گونتر، ۲۰۱۵-۱۹۲۷ م.

Grass, Gunter

عنوان و نام پدیدآور: شهر فرنگ / نویسنده گونتر گراس؛ ترجمه ی ک. ر. م.

مشخصات نشر: تهران: نشر چرخ، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۲۴۵ ص.

شابک: 978-600-7405-41-3

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر از متن آلمانی تحت عنوان: Die Box, 2010

موضوع: داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م.

شناسه‌ی افزوده: جمالی، کامران، - ۱۳۳۱، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ر ۹۲۴۴ / ۲۴۵

رده‌بندی دیویی: ۸۳۳ / ۹۱۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۳۷۸۶۸۹



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

زده‌بندی نشر چشمه: ادبیات - داستان غیرفارسی - مجموعه داستان به هم پیوسته‌ی آلمانی

شهر فرنگ
گوئتر گراس
ترجمه‌ی کامران جمالی

مدیر هنری: مجید عباسی
لیتوگرافی: باختر
چاپ: دالاهو
براز: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵، تهران
ناشر: نشر چشمه، پو، امیرکیان
حق چاپ و نشر: محفوظ است. مخصوص نشر چرخ است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر منوط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۳-۴۱-۷۴۰۵-۶۰-۹۰

تلفن دفتر انتشارات نشر چشمه

۸۸۹۱۲۱۸۴ - ۵

دفتر فروش نشر چشمه:

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان بیرونی، خیابان وحید نظری، شایبای ۱۰۷

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی مرکزی:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نیش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی گورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸ - ۹۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیاپش، خیابان حافظی، نیش خیابان قخارمقدم،

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵ - ۷

فهرست

۷	درباره‌ی این کتاب
۱۷	بقایا
۴۳	بدونِ فلاش
۶۷	در خصوص معجزه
۹۱	قاراشمیش
۱۱۷	نیت کن!
۱۴۵	از دیدِ واگشتی
۱۷۳	عکس بی‌خبر
۱۹۹	خلاف
۲۲۳	از فراز آسمان

درباره‌ی این کتاب

ماریا راما (۱۹۹۷ - ۱۹۹۱)، زنی که کتاب به یادمان او پیشکش شده و در این رمان با «ماري نازنير» يا «ماري جون» از او ياد مي‌شود، همكار بس مورد اعتماد و دوست گوتتر (اساساً سر خانوادۀ پُرشمارش بوده است، شوهر ماريّا، هانز راما، در دومين جنگ جهاني در كسوتِ گزارشگر جنگي و عكاس در جبهه‌ها به سر مي‌برد و با دو دوربين لايقا و هاسيل بلاذ عكس مي‌گرفت. گرچه آپارتمان و استرِ پيران زن و شوهر در يك بمباران سهمناك ويران شده بود اما هانز پس از جنگ نيز با يشه‌ي عكاسي گذران زندگي مي‌كرد و ماريّا تمامي كارهاي تاريخخانه را به اتمام مي‌داد. هانز مدتي نه‌چندان طولاني پس از جنگ درگذشت و ماريّا را آن پس - مي‌توان گفت - به يكي از اعضاي خانوادۀ ي گراس تبديل شد.

مهم‌ترين همكاري گراس و ماريّا در زمينه‌ي كارهاي گرافيستي - عكاسي بود: ماريّا از موضوع‌هايي كه گراس مي‌خواست عكس مي‌گرفت و اجراهاي گرافيستي را گراس به سرانجام مي‌رساند. گاه ماريّا بدون خواست نويسنده نيز عكس‌هايي مي‌گرفت كه شماري از آن‌ها گراس را

سر ذوق می آورد و او برای کارهای خود به کاهش و افزایش گرافستی در آن‌ها می پرداخت.

جعبه‌ی آگفا، دوربینی که ماریا راما با آن عکاسی می کرد، از تولیدات شرکت «آگفا» در آستانه‌ی دهه‌ی سی سده‌ی پیشین بود که تا دهه‌ی ۴۰ پیوسته مجهزتر می شد. در دهه‌های یادشده صدها هزار از این دوربین به فروش رسید و چون گران نبود یکی از پیشکش‌های شادی بخشی بود که جوانان از میان مرها دریافت می کردند.

آن چه در کتاب درباره‌ی ماریا راما و دوربین او آمده تا این جا واقعی و از این پس تخیلی است. مرگ ماریا در این کتاب زودتر از مرگ واقعی او به تخیل درمی آید.

این نیز واقعی است که نام دوربین BOX است که حامل عنوان رمان Die Box نیز هست. من با فراپاشم آوردن رویدادهای رمان و کارهای شگفت‌انگیزی که به این دوربین نسبت داده می شود عنوان شهر فرنگ را برای آن برگزیدم.

شهر فرنگ

تا نخستین سال‌های دهه‌ی ۴۰ خورشیدی یکی از سائرم‌های کودکان دست بالا - ده یازده ساله‌ی تهرانی «شهر فرنگ» بود. بردانی از لایه‌های زیرین جامعه جعبه‌ای بزرگ از جنس حلبی را به وسیله‌ی دو تسمه‌ی پهن چرمی بر شانه و پشت خود می کشیدند و با صدای بلند می گفتند «شهر فرنگه، از همه رنگه، رنگ و وارنگه...» بر سطح بیرونی جعبه که با پشت حامل آن تماسی نداشت ۲ یا ۳ پنجره با قاب‌های برجسته تعبیه شده بود. ۲ یا ۳ کودک زانو زده به ازای پرداخت یک ریال، صورت خود را به این قاب‌ها می چسباندند و در روزگاری که هم

تلویزیون، هم سینما سیاه و سفید بود پنج، شش دقیقه‌ای پوسترهای رنگی تماشا می‌کردند. در این مدت «شهر فرنگی» دربارهی آن عکس‌ها توضیح می‌داد، بهتر بگوییم، افسانه‌سرایی می‌کرد. چشم‌اندازهایی از اروپا، علاءالدین و چراغ جادو، امیر ارسلان و فرخ‌لقا... خواننده هنگام خواندن کتاب با عنوان «شهر فرنگ» انس خواهد گرفت.



گرنتر گراس (۲۰۱۵ - ۱۹۲۷) از ۴ زن دارای ۶ فرزند است و چهارمین زن، دو فرزند از نخستین ازدواجش را نیز با خود به خانه‌ی گراس آورد. در این زمان هشت کودک سابق «دربارهی پدر یا ناپدری‌شان که همان‌گونه گراس باشد در ۱۰ سالگی وگویی می‌کنند. هر فصل به شیوه‌ی «من - راوی» از سوی راوی - که عرف - ی پدر را می‌زند - آغاز می‌شود و با سخنان او پایان می‌یابد. آنچه در میان این آغاز و پایان می‌آید دآوری‌ها و شرح خاطرات فرزندان نویسنده است. - که پدر حضوری شبیه‌گونه است. نام فرزندان گراس در این رمان نام واقعی آن‌ها نیست و چیزی را به زبان می‌آورند که گونتر گراس در دهان‌شان گذاشته است. فرزندان که حضور شبیه‌گونه‌ی پدر را احساس می‌کنند، آنچه در دایره دارند می‌گویند، یعنی آنچه پدر می‌خواهد که آن‌ها در دل داشته باشند.

فرزندان گراس که همیشه هم در یک خانه نبودند، اما هر کدام در شهر یا کشوری به سر می‌برند، روابط بسیار خوبی با یکدیگر دارند. برای مثال آن‌ها در جشن تولد ۸۰ سالگی پدرشان در سال ۲۰۰۷ همراه همسران‌شان و نوه‌های نویسنده از هر شهر و خارج شهری که در آن به سر می‌بردند به شهر لوبک، محل سکونت گراس، آمدند. دانستیم که نام این فرزندان در رمان شهر فرنگ نام اصلی‌شان نیست. اما

من بخشی از پژوهش‌هایم درباره‌ی این ۸ تن را، تنها با هدف آسان کردن خوانش کتاب، در این پیش‌گفتار می‌آورم. از ناشر آثار گراس، انتشارات اشتایدل^۱، به‌ویژه آقای یان منکنز^۲ که مواد این پژوهش را در اختیار من قرار داد سپاس‌گزارم. این نام‌ها نامی است که گراس در این رمان برای آن‌ها برگزیده است.

پاتریک

نخستین فرزندان گراس یک جفت دوقلوی پسر بودند که در سال ۱۹۵۷، سالی که گراس سردم نگارش رمان *طبل حلبی* بود، در پاریس چشم به جهان گشودند. پاتریک با نام خودمانی پات - برادرش را که ده دقیقه پس از او به دنیا آمد، «د»^۱ اش می‌نامد. در صنعتگری ورزیده است. خیلی زود با زنی مسن‌تر از خود دوا^۲ کرد که صاحب دو فرزند بود. پاتریک، خود نیز صاحب دو مرد شد و اکنون در آپارتمانی جدا از همسرش زندگی می‌کند. پاتریک، دفتر خاطرات می‌نویسد و آدم با نظم‌وترتیبی است. این «روح سرکش» کنون^۳ در حرفه‌های گوناگونی به کار پرداخته است.

گئورگ

نام خودمانی‌اش جُرش است. صدابردار فیلم‌های تلویزیونی است. از کودکی به کارهای فنی علاقه داشت: تکه‌های گوناگون اسباب‌بازی‌هایش را از هم جدا می‌کرد تا آن‌ها را دوباره سرهم کند. مانند تادل^۴، برادر کوچک‌ترش، برای هر چیز «مدرک» می‌خواهد. دوربین‌های عکاسی از جمله «شهر فرنگ» (جعبه‌ی آگفا) را خوب می‌شناسد. می‌خواهد دلایل

منطقی برای اسرارآمیز بودن عکس‌های دوربین بیابد، چون معتقد است این عکس‌ها را دیده است. در دوران دانش‌آموزی یک گروه موسیقی راک راه انداخت و خود مسئول بخش تکنیکی اجرای برنامه‌ها شد. گنورک با دختران رفت‌وآمد زیادی داشت. او واژه‌های «مدرک» و «واقعیت» را زیاد به کار می‌برد. پدرش را «بابا» و مادرش را «مادر» می‌نامد. او هم گاهی به برادر دوقلویش «داداش» می‌گوید.

لارا

پس از دوقلوها، گراس در سال ۱۹۶۱ در برلین غربی صاحب دختری شد که در این زمان لارا نام دارد. او دوبار ازدواج کرده و از هر دو همسرش صاحب فرزند است. لارا هنوز در برلین به سر می‌برد و پیشه‌اش سفالگری است. زنی است طقی و تودار اما به تصحیح سخنان برادران و خواهران و جمع‌بندی آن‌ها دلبستگی ویژه‌ای دارد. واژه‌ای ورد زبان اوست که در فارسی گاه می‌توان آن را «در خصوص» ترجمه کرد. هر جای این ترجمه امکان داشت، این کار را کرده‌ام. مثلاً «در خصوص خانواده / ازدواج / شغل... باید بگویم که راضی‌ام». از آنجایی که برادران دوقلویش پیوسته توی سروکله‌ی یکدیگر می‌زدند، به آن‌ها نمی‌پرداختند، لارا از والدینش حیوان می‌خواست: ابتدا خوکچه‌ی هندی، سپس سگ و دست‌آخر اسب. لارا به پدرش «بابایی» می‌گوید و به مادرش «مامان».

تادئوس

آخرین فرزند مشترک گراس با نخستین همسرش، آنا، را که در سال ۱۹۶۵ در برلین زاده شد، همه تادئوس صدا می‌کنند. تادئوس کمی بی‌نظم و ترتیب است و زود عصبانی می‌شود. از کودکی به فوتبال دلبستگی داشت. در گستره‌ی فناوری از توانایی‌های گوناگونی برخوردار

است. هنگامی که خواهران و برادرانش درباره‌ی دوربین «آگفا» سخنی به‌خطا می‌گویند یا خیالاتی می‌شوند با تندی و گاه پرخاش آنچه را درست می‌داند به آن‌ها گوشزد می‌کند.

به گفته‌ی پدرش «حواس جمع» است. هنگام جدایی پدر و مادرش کوچک‌ترین فرزند خانواده بود، پس بیش از دیگران از این جدایی آسیب دید و در پی آن گاهی بداخم است و غیرقابل تحمل، با این حال خوش‌قلب است. تاد، دستیار یکی از کارگردان‌های سینمای آلمان است. او گراس را «پدر صدا» می‌کند. آنا، مادر این چهار فرزند، معلم باله بود.

لنا

پنجمین فرزند و سومین دختر گراس از مادری به نام ورونیکا شروتر در سال ۱۹۷۴ زاده شد. زمانی که گراس وارد مبارزات انتخاباتی به سود ویلی برانت شد با ورونیکا ده سال فاصله داشت. ورونیکا مسئول هماهنگ کردن فعالیت‌های انتخاباتی حزب سوسیال دموکرات بود. آشنا شدن گراس با ورونیکا در شهر وولزفلت بیش از بیست سال قبل بود. در این دو سال گراس با ورونیکا و دو دختر او از نخستین ازدواجش در خانه‌ای ۳۰۰ ساله با اسکلت چوبی در شهر وولزفلت زندگی می‌کرد. آن زندگی با مشکلات زیادی همراه بود و گراس مانند پاندول میان شهر نام‌برده و برلین، جایی که چهار فرزند نخستش در آن زندگی می‌کردند، در رفت و آمد بود.

«لنا» بازیگر تئاتر است. زبان‌ورز، خوش‌صحبت، مستقل و دارای اعتماد به نفس است. گاهی درباره‌ی «ظهور» هایش در تئاتر صحبت می‌کند. فردی است نکته‌سنج اما مهربان و باگذشت. به پدرش «بابام» و به مادرش «مامانم» می‌گوید. به جای «نه» همیشه «خیر» یا «نه‌خیر» می‌گوید. واژه‌ی پُرکاربرد او extreme را می‌توان «غیرعادی»، «افراطی»، «افراط‌گر»، «تندرو»... ترجمه کرد. درحالی‌که از همه‌ی این صفت‌ها قید هم می‌توان ساخت.

نانا

مادرِ نانا، اینگرید کروگر، ویراستار است؛ به همین دلیل نانا می‌گوید مادرش باید آن‌چه را دیگران می‌نویسند تصحیح کند. نانا در سال ۱۹۷۹ در برلین به دنیا آمد. نانا در شهر درسدن ماما شد و اکنون در بیمارستان دانشگاه هامبورگ کار می‌کند. او بعدها با خواهران و برادرانش آشنا شد؛ والدین او باهم زندگی نمی‌کردند. زیباترین خاطره‌ی کودکی او دیدارهای پدرش را آن‌ماست، به‌ویژه که پدر در هر دیدار نانا را به بازار مکاره می‌برد. باهم سوار چرخ‌فلک می‌شدند. چرخ‌فلک واژه‌ای کلیدی در خاطرات کودکی نانا است. او به مادرش «مامانی‌ام» و به پدرش «پدرجون» می‌گوید. نانا تحلیل زوئاحساساتی می‌شود و جملاتی نظیر: «آخ، چه خوب بود» را تکرار می‌کند. واژه‌ی موردعلاقه‌ی او um Prinzip را می‌توان به «اصولاً»، «اساساً»، «علی‌الاصول»... برگرداند.

فرزندان اوته کرونرت

در سال ۱۹۷۹ گراس با اوته کرونرت ازدواج کرد. این ازدواج برای هر دو نفر دومین ازدواج‌شان بود. اوته از اهالی جزیره‌ی هیندنبورگ است که پیش از اتحاد مجدد دو آلمان در خاک آلمان شرقی واقع شده بود. فاربرماجرای اوته از شرق به غرب برلین در این زمان توصیف می‌شود. اوته با دو پسرش از نخستین ازدواج - یاسپر و پاؤل - و گراس و تادیا - ابتدا در وولزفلیت، سپس در هامبورگ و پس از آن در برلین و دست‌آخر در یلندورف، حومه‌ی لوبک، زندگی می‌کردند. گراس از محلی که پیش‌ترها اصطبل بوده است استودیو و کارگاه مجسمه‌سازی، نقاشی و گرافیک ساخته بود و دفتر کارش نیز در جوار کارگاهش در همان خانه در حومه‌ی لوبک قرار داشت.

یاسپر

یاسپر، متولد ۱۹۶۷، در گستره‌ی سینما فعالیت دارد و با همسر مکزیکی‌اش که به هنرهای مدرن می‌پردازد و همراه دو فرزندش در هامبورگ زندگی می‌کند. او در این کتاب فردی آرام و منطقی است، به همین دلیل به «شهر فرنگ» و عکس‌های اسرارآمیزش و گفته‌های لارا و دیگران در زمینه‌ی نیروی فرازمینی این دوربین باور چندانی ندارد. هنگام دانش‌آموزی در یک برنامه‌ی تبادل دانش‌آموز به ایالات متحده سفر کرد و در میان «قه» (مسیحی «مورمن»‌ها زیست، گروهی که مردانش می‌توانند به قدری دانه داشته باشند. یاسپر با شور و شوق درباره‌ی این گروه صحبت می‌کند. کتاب خوان است و دلبستگی ویژه‌ی او کتاب‌های تاریخ در کودکی شوهر جوان مادرش، گرتگراس را «آقاهه» می‌نامید و به دلیل سبیل پرپشتش از او می‌نویسد.

در حین گفت‌وگو واژه‌ی «ay» را زده که به کار می‌برد. این واژه را بسته به مورد «باشه»، «خب»، «قبول»... ترجمه کرده‌ام و گاهی با واژه‌های پیش‌وپس آن جمله ساختم.

پاول

پاول، متولد ۱۹۶۹، عکاسی چیره‌دست است که با همسر برزیلی‌اش در مادرید زندگی می‌کند. او نرم‌خو و حساس است. به دلیل دلبستگی‌اش به عکاسی تنها فرد خانواده بود که گاه اجازه داشت در اتاق تاریک به «ماری نازنین» کمک کند. او که در عکاسی ویژه‌کار است و از تاریخچه‌ی این صنعت نیز با خبر، خطاهای دیگران را درباره‌ی ماریا راما، اتاق تاریک و دوربین اصلاح می‌کند. مرگ ماریا برای پاول تأثیر شگفت‌انگیزی داشت که در واپسین فصل کتاب، خود، به توضیح آن می‌پردازد. او یک واژه‌ی

جوانانه‌ی total را زیاد به کار می‌برد. این واژه را می‌توان در جمله‌های گوناگون سرتاپا، پاک، بالکل، حسابی... ترجمه کرد. مثلاً «پاک دیوانه است.»، «حسابی خیط شد.»...



در این رمان کودکان چند دهه‌ی پیش به شیوه‌ی دوران خردسالی شان پیوسته رشته‌ی کلام یکدیگر را می‌بُرند و جمله‌های پایانی گاه ناتمام می‌ماند. اما آنچه می‌خواهند بگویند یا آشکار است یا در رویدادهای رمان بی‌اهمیت. دیگر آن‌که گوینده‌ی سخنان معرفی نمی‌شوند. مثلاً با جمله‌ای از ایردست رویارو نمی‌شویم؛ «لارا گفت...»، «لنا» پاسخ داد...، «پاتریک پرسید...»... اما با دانسته‌هایی که درباره‌ی آدم‌های اصلی داستان به دست آمده‌ام خواننده خود پی می‌برد که سخنگو کیست.

برتر دانستم که با کاربرد اعراب و تا حد ممکن پرهیز از نوشتن دیکته‌ی آلمانی اسم‌ها، مکان‌ها، شهرها... حروف چینی و نمونه‌خوانی و کار خودم را در خوانش نهایی متن آسان‌تر کنم و به کار چاپ سرعت بخشم. نام‌ها و واژه‌های آشنا مانند ریلهلم، ووسلدورف، وب‌سایت... نیازی به اعراب‌گذاری ندارند. برای واژه‌های نام‌آشنا اعراب به کار برده‌ام؛ هر جا حرفی اعراب نداشته باشد ساکن تلقی می‌شود. مثلاً: وِولزفِلِت. در این کلمه حرف «ل» و همچنین حرف «ز»، «ف» و «ت» ساکن تلقف می‌شود: Wewelsfleth.

درباره‌ی گونتر گراس، طبل حلبی، سال‌شمار زندگی‌اش... ترجمه‌ی اثر نام‌دار گونتر گراس، قرن من، و ویژه‌نامه‌ی گونتر گراس که برای بخارا به سردبیری دوست فرهیخته و نام‌آورم علی دهباشی در زمستان ۱۳۸۴ تهیه کردم، به اندازه‌ی کافی نوشته‌ام. در این کتاب از تکرار آن سخنان خودداری می‌کنم.

پی‌نوشت‌ها تماماً به قلم مترجم است که در پایان هر فصل می‌آید.